

## سیف، شاعری صوفی و نقادی بی پروا

دکتر زهرا پارساپور<sup>۱</sup>

### چکیده

ابوالمحامد محمد، سیف فرغانی شاعر و صوفی عهد ایلخانی در دو حوزه‌ی غزل و قصیده هنرمنایی کرده است. کناره گیری او از شغل دیوانی در دستگاه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان و مهاجرت او به روم و البته اوضاع نابسامان آسیای صغیر موجب گردید که در آفسرا انزوا پیشه کند و زندگی درویشی را بر راحت بندگی و ستایشگری ترجیح دهد. این انزوا موجب بی توجهی و بی دردی او نسبت به ناهنجاری‌های چشمگیر در طبقات مختلف جامعه و مشکلات عدیده‌ی مردم نگردید بلکه انعکاس روح متنه‌د و دردمند او را در اشعار او می‌توان ملاحظه نمود. شمشیر برند و در عین حال مرصع زبان سیف از نقد هیچ طبقه و گروهی فرو گذار نکرده است و حتی حاکمان روز را از دم تیغ نقد گذرانده است. این نقدها در بیشتر موارد با پند و نصیحت و انذار همراه است. در این تحقیق ضمن بررسی و مطابقت نگاه سیف به زمانه و اهل زمانش با آنچه در باب تاریخ معاصر او در دست داریم سعی شده است نگاه سیف به مقوله‌هایی چون تفسیر قرآن، شعر، فلسفه، دین و عرفان صرفاً بر اساس قصاید او بررسی و بیان گردد.

### کلید واژه‌ها

سیف فرغانی، فلسفه، شعر، حاکمان، قرآن، تصوف، پند

<sup>۱</sup> - استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## مقدمه

صوفی و شاعر متعهد و گرانقدر، سیف الدین محمد فرغانی در نیمه‌ی قرن هفتم و نیمه‌ی اول قرن هشتم می‌زیست. زادگاه او فرغانه در ماوراء النهر بود که به احتمال زیاد به دلیل بیم از حمله‌ی مغول به سمت غرب ایران مهاجرت نمود. در زبان او رد پایی از تعلق او به ماوراء النهر او مشاهده می‌شود. ذبیح الله صفا نمونه‌هایی از تصرف در واژگان را که خاص لهجه سمرقندی و یا شاعران سامانی است در شعر او ذکر می‌کند. (صفا، ۱۳۷۱، ۳/۱: ۶۳۲) به احتمال زیاد در همین مسیر مهاجرت خود مدتی در تبریز ساکن گردید. وی مدتی در دستگاه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان به خدمات دیوانی مشغول بود. در اشعارش، خود را در تبریز به گهر در سنگ تشییه می‌کند و از آفت جور و جفای دوست و دشمن شکوه می‌کند. با وجود این خاطرات بد از تبریز سالها بعد چنان در روم با سختی و مشقت و بی مهری مواجه شد که آرزوی بازگشت به تبریز را کرد:

منم مانند خاقانی و روم امروز شرونام  
به تبریزم فکن یارب ز شروان بی نیازم کن

او سپس به روم رفت و در شهر کوچک آفسرا چنانکه از اشعارش برمی‌آید با قناعت و تنگدستی زیست و همانجا مرد. نکته‌ی قابل تأمل که زرین کوب به آن اشاره دارد این است که سه شاعر مهاجر به قلمرو سلاجقه روم یعنی عراقی، سیف فرغانی و مولوی هر سه اهل تصوف بودند و هم سیف و هم عراقی در آنجا صاحب خانقاہ خاص بودند. (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۳۶۶)

دیوان سیف و شعر او تا حدود نیم قرن پیش مجھول و ناشناخته بود تا اینکه دکتر احمد آتش استاد دانشگاه استانبول از طریق استاد مینوی آن را در اختیار دکتر صفا قرار داد و نخستین تصحیح از دیوان سیف به همت ذبیح الله صفا در سال ۱۳۴۱ به چاپ رسید. اطلاعاتی که ما در باب این شاعر بزرگ در دست داریم عموماً از طریق دیوان اوست و به نظر می‌رسد با توجه به شرایط زمانی و مکانی که سیف در آن می‌زیسته است چندان نزد صاحبان تذکره و اهل شعر و ادب در روزگار خود شهره نبوده است. دلیل بر این مدعای تاریخ گزیده‌ی حمدالله مستوفی است

که نه در بخش معرفی مشایخ و نه در بخش شاعران، نامی از سیف که معاصر او بوده، نیاورده است. با نگاه کلی به اشعار سیف او را صوفی و زاهدی می بینیم که از دربار و وابستگان قدرت و نیز مردمی که برای کسب نان و رفع نیاز، همنگ حاکمان خود گشته اند کناره گرفته است. اما این کناره گیری او را بی تهدید نساخته و چون منتقدی دلسوز مدام در جهت اصلاح حاکمان و مردم بی باکانه سخن می گوید.

دیوان او آیینه‌ی عصر اوست و بیانگر واقعیاتی که کمتر در تاریخ بر ساخته درباریان و به جا مانده از آن اعصار می توان یافت. مقایسه‌ی آنچه سیف از حال و روز مردم و درباریان در روم توصیف می کند با قواعد و یاساهای غازانی و توصیفات حمدالله مستوفی وزیر تاریخ نگار غازان خان نشان می دهد که تاریخ حقیقی و راستین را باید از زبان شاعران آزاده ای چون سیف فرغانی شنید. بررسی نقدهای عالمانه و دلسوزانه سیف نسبت به طبقات و صنوف مختلف اجتماعی و درباری ما را در شناخت جامعه‌ی آن روزگار یاری می دهد. سیف تلخی پند و عظا و نقد را با شیرینی شعر در آمیخته است به گونه‌ای که گاه با انتخاب ردیف‌های دشواری چون سنگ، گوهر، شکوفه، اندیشه، حروف، آینه و... خواننده تصور می کند بیش از آن که نقد و موعظه‌ای در کار باشد هنرنمایی و فخر فروشی در قریحه و ذوق مطرح است. زرین کوب معتقد است با اینکه سیف از مشایخ ولایت به شمار می رود اما اشعارش از گرایش به صنعت خالی نیست. او احتمال می دهد که سیف در اختصاص بخشی از قصایدش به پند و موعظه مددuhan به نوعی از سعدی تقلید کرده است. (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۳۶۱) پاسخ‌ها و توجه سیف به شعر شاعران پیش از خود و معاصر خود چون رودکی و کمال الدین اصفهانی، انوری و خاقانی و سعدی نیز بیانگر هنرنمایی او در عرصه شعر و شاعری است. در عین حال نقد عالمانه و دقیق او از واقعیت جامعه در شعرش توجه او را به رسالت شعر و تمرکز او را بر معنی و محتوای آن آشکار می کند. پیش از این که نگاه سیف فرغانی را به طبقات مختلف مردم، اهل علم و اهل سیاست از دیوانش استخراج و تحلیل نماییم بهتر است نگاهی مختصر از دریچه تاریخ مکتب

و به جا مانده به شرایط اجتماعی و سیاسی این دوره داشته باشیم. براستی سیف در چه شرایط زمانی و مکانی می‌زیسته است و شعر او محصول چه اجتماعی است؟

از اشعار سیف برمی‌آید که سلطنت ارغون شاه (۶۹۰-۶۸۳)، برادرش گیخاتو (۶۹۴-۶۹۰)، امیر بایدو (۶۹۴) و غازان خان پسر ارغون شاه (۶۹۴-۷۰۳) را درک کرده است، هر چند دوره‌ی حیات سیف به گونه‌ای است که قبل و بعد این حکومتها را نیز شامل می‌شود. دوره‌ای که سراسر قتل و غارت و خیانت و فریب بود. تنها سلطانی که سیف از او به خوبی یاد می‌کند و در عین حال او را نیز پند می‌دهد غازان خان است که در تبریز بر تخت نشسته است و بر ایران و روم حکم می‌راند. در تاریخ آمده است نخستین فرمانی که غازان خان در همان روز جلوس امضا نمود فرمانی بود دایر بر وجوب قبول اسلام برای مغول و اجرای آداب دینی و رعایت جانب عدالت و منع امرا و اکابر از ظلم نسبت به زیر دستان. به دنبال این فرمان کلیساها و معابد یهودیان و آتشکده‌های زردشتیان و بتکده‌های بوداییان ویران گشت و به رسم عباسیان نام خلفای اربعه بر روی سکه‌ها نقش بست. (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۶: ۷۱۶) پیش از او نیز بعضی از امرای مغول برای جلب نظر مسلمانان و تحکیم پایه‌های حکومت خود، مسلمان شده بودند اما غازان خان در اظهار مسلمانی و رواج آن جدیتی تمام داشت. در تاریخ او را فردی شجاع و نترس، منضبط و علاقه مند به یادگیری زبانها و فرهنگهای ملل گوناگون و نیز آگاه به علوم و فنون و حرف مختلف معرفی نموده‌اند. همچنین از ادیان و فرق و مذاهب مختلف اسلامی مطلع بود و دوست داشت تا با صاحبان آن به بحث بنشینند. دوستدار اهل فضل و ادب بود و افراد را بر اساس میزان فضل و کار آمده‌شان مقام و اعتبار می‌بخشید. قواعد و یاساهایی در جهت بهبود وضعیت معیشت، سامان یافتن مطالبه مالیات و جلوگیری از فشار و ظلم بر رعایا به طرق مختلف وضع نمود. این‌هی مختلف در زمان او بر پا گردید. به واسطه وجود خواجه رسیدالدین فضل الله و فرزندانش دوره غازان خان و دو جانشین او یعنی اولجایتو و سلطان ابوسعید خان یکی از درخشانترین دوره‌ی تاریخ ادبیات ایران محسوب می‌شود. (همان، ۷۲۰)

به نظر می‌رسد بین این توصیفات و آنچه سیف از اوضاع و احوال بلاد روم در زمان غازان خان به خود او گزارش می‌کند فاصله زیادی است. در این بخش از مقاله از نگاه سیف به نقد عصر او می‌پردازیم.

### نقد زمانه از نگاه سیف

در دور ما از آتش بیداد ظالمان

چون دود وسیل تیره شد آب و هوای خاک  
(قصیده ۶۳)

در قصاید متعدد و به مناسبتهای گوناگون سیف به شکوه و شکایت از زمانه و روزگار می‌پردازد. او آگاهانه دریافت‌ه است که چگونگی روزگار محصول چگونگی اهل آنس است و مردم بر سیره و روش حاکمان روز عمل می‌کنند. از این رو در بیشتر اشعارش این سه مقوله را به هم مرتبط می‌سازد. او در قصیده‌ی شصت و پنجم که در سال ۷۰۳ آخرین سال حکومت غازان خان سروده است در شکوه ای صادقانه می‌گوید که در روزگاری به دنیا آمده است که خون چون جوی بر زمین جاری و قبرستانها آباد و ناامنی بیداد می‌کند. ظلم همه جا را پر نموده است و اثری از عدل نیست. رایت اسلام سرشکسته، علما گرسنه، شعر بی ارزش، عوانان ثروتمند، خلف وعده و ظلم و تعدی فراوان شده است و البته این بدترین وضعیت را در کنار به حکومت رسیدن بدترین و جاهلترین افراد مطرح می‌سازد. یعنی ارتباط منطقی میان زمانه، مردم و حاکمان از نگاه سیف پوشیده نمی‌ماند. او در قصاید متعدد خطاب به خود غازان غان وضعیت آشفته و بی‌سامان روم را که تحت سیطره و حکومت اوست شرح می‌دهد و از او می‌خواهد که به روم بباید و به فقر و ناامنی و مظلومیت مردم پایان بخشد چرا که به واسطه ظلم و تعدی عوانان و پیشکاران او نام و نشانی از اسلام نمانده است. به نظر می‌رسد از آنهمه یاسا و قانون که در تبریز برای رفاه حال مردم وضع شده بود هیچ نشانی در روم وجود نداشت و البته تاریخ نویسان ما در آن روزگار در پایتخت قلم می‌زدند نه دورتر. حمدالله مستوفی مورخ

این روزگار در توصیف بخشی از دوران سلطنت غازان خان که مقارن با وزارت صاحب قران و سعدالدین محمد ساوجی بود چنین می‌گوید:

«به سبب مساعی ایشان در جمیع امور ضبط و نسقی پیدا گشت. شهباز عدل و رأفت بال و پر گسترده و بوم شوم جور و ظلم معدهم گشت. ملک ایران محسود ریاض خلد و جنان شد.»  
(مستوفی، ۱۳۳۹: ۴۰)

هر چند با خواندن آثار تاریخی به قتلهای بی اساس غازان خان که تنها مبتنى بر تزویر و دسیسه‌جه طلبان بوده است واقف می‌شویم و او را نیز بر خلاف گفته سیف فرزند خلف چنگیز ونه یک پاک دین می‌یابیم. سیف در قصیده‌ی هشتاد و یکم خود غازان خان را به عدل و داد می‌ستاید و او را پاک دیشی از نسل چنگیز می‌نامد. در عین حال آنچه در کتب تاریخ مکتوم مانده است و در شعر سیف بیان شده است گزارش احوالات رعیت است. در این گزارش منظوم می‌خواهیم که عموم مردم از شدت فقر و گرسنگی به جان هم افتاده اند و نزدیکان یکدیگر را می‌کشند و وضعیت عارف و عالم نیز این گونه است:

کاندرین ایام ای خاقان کسری معدلت      ظلم حجاج است اندر روم نی عدل عمر  
تو مسلمان گشته و از نامسلمان حاکمان      اندرین کشور نمانده از مسلمانی اثر...  
عارفان بی جای و جامه، عالمان بی نان و آب      خانقه بی فرش و سقف و مدرسه بی بام و در  
(سیف، ۱۳۴۱: ۱۸۱)

در انتهای همین قصیده سیف، خود غازان خان را نیز موعظه می‌کند و او را به عدل فرامی‌خواند تا در دو سرای سربلند باشد.

در قصیده‌ی هشتاد و شش نیز به نقد این دوره‌ی پراز آشوب می‌پردازد. ما نمی‌دانیم این قصیده در چه سالی سروده شده است اما شرایط توصیف شده نظیر وصفی است که در قصیده‌ی پیشین بیان نمودیم با این تفاوت که لحن او تغییر می‌کند و نامیدانه سخن می‌گوید:  
به دردی که داریم از اهل عصر      بمیریم و درمان نخواهیم یافت

بگو سیف فرغانی و ختم کن در این دور احسان نخواهیم یافت (سیف، ۱۳۴۱: ۱۹۹) در یکی از ایات این قصیده اوضاع و شرایط را به نوعی به باورهای مذهبی مرتبط می‌سازد و محبت خود را به مولای متقيان آشکار می‌سازد:<sup>۱</sup>

سخا و کرم دوستی علیست که درآل مروان نخواهیم یافت (همان، ۱۹۸)

سیف در قصاید هشتاد و نه، نود و نه و قطعه‌ی صد و نوزده نیز به نقد عصر و روزگار خود می‌پردازد:

### نقد شاهان و امیران

بخش قابل توجهی از اشعار سیف به نقد و نصیحت شاهان و امرا اختصاص دارد چرا که عصر او، عصر حکومت ظالمان و امیران بی انصاف است. این نقدها و نصایح هر چند بدون ذکر مخاطب سروده می‌شوند اما با زبانی کاملاً تند و بی باکانه بیان می‌گردند. نصایحی که او به شاهان می‌نماید بیانگر مصائبی است که در عصر او رواج دارد و پادشاهان نسبت به آن توجهی ندارند. این نصایح عبارتند از:

توجه نمودن به مشکلات رعیت و مراعات حال ایشان، جوانمردی با ایتمام، انتخاب پیشکار دیندار و مردم دوست، عدم پذیرش و پیروی کورکورانه‌ی سخنان پیشکار، اشراف بر عملکرد عمال و مجازات متخلفین و ظلمه، حفظ شریعت و اجرای عدالت، همت جستن از درویشان و بهره‌گیری از حمایت آنها.

او در کنار این نصایح شیوه انذار را نیز پیش می‌گیرد و می‌گوید که ملک آنان پایدار نخواهد ماند و آه رعیت آنان را سرنگون خواهد ساخت:

پادشاهی که به اندوه رعیت شادست همچو شادیست بقایی نبود چندانش (سیف، ۱۱۷)  
او امیر بی تدبیر را در چشم خویش خوار و کوچک و نتیجه‌ی بی عدالتی‌های او را گرفتاری

۱ - در مذهب سیف اختلاف است. صفا او را جزمًا حنفی می‌داند و به تعدادی از ایات او برای اثبات این ادعا استشهاد می‌کند. صفا، ۳۷۱؛ (۶۳۶) اما با توجه به ایات دیگر و موقعیت زمانی و مکانی سیف می‌توان در این امر تشکیک کرد.

در آتش دوزخ می‌داند. به او می‌گوید که هر چند خواجه‌ی بندگانی اما بنده‌ی خدا هستی و باید مطیع فرامین او باشی و گرنه دنیا ناپایدار و انتقام الهی حتمی است. در نهایت با این‌همه نصیحت و وعظ معتقد است که گوش گران امیران ظالم نصیحت پذیر نیست.

سفال را نتواند که زر کند اکسیر (سیف، ۱۲۲)  
به موعظت نتوانم ترا به راه آورد  
و چون از بخشش و انصاف آنان نالمید است از خداوند می‌خواهد که او را به درویشی قانع سازد و از سلطان بی‌نیاز.

قصاید پنجاه و پنج و هشتاد و شش و صد نیز سراسر بیانگر نقدهای تند سیف از امیران است. بی‌پرواترین نقد او را از شاهان در قصیده معروف او مشاهده می‌کنیم:

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد (سیف، ۲۱۷)  
این قصیده سراسر انذار و هشدار است و دیگر رنگی از پندهای آرام و سعدی وار در آن مشاهده نمی‌شود. با مقایسه‌ی لحن نصایح سعدی در گلستان با لحن سیف خطاب به پادشاهان صراحةً و بی‌باکی و جسارت ناشی از فشارهای متعددی را که سیف در طی سالیان سال متحمل شده بود و تاب آورده بود، درک می‌کنیم. شاید اگر سعدی نیز به سفر نمی‌رفت و در گیر و دار آشوب زمانه که جهان در هجوم ترکان چون موی زنگی آشفته بود می‌ماند لحن او نیز چون شاعر هم عصرش، سیف می‌گشت.

### نقد صاحب منصبان

از آن جا که سیف در روم بیشتر شاهد ظلم صاحبان مستند و عوامل و دست نشاندگان شاه بوده است در اشعار خود از آنان به زشتی یاد می‌کند و شکایت آنها را به شاه می‌نماید. در قصیده‌ی هشتاد و دو عوانان و ناییان شاه را که به مردم ظلم، می‌کنند به سگانی گرسنه تشبیه می‌کند و از شاه می‌خواهد که مناصب را از آنان گرفته و آنان را مجازات نماید. در غیر این صورت مردمان ممکن است با زبان، شاه را ستایش کنند اما به دل او را دشمن خواهند شد.

در نقد وزیر در قصیده‌ی چهار، چنین می‌گوید که افتخار دستوران به مالی است که می‌اندوزند و به مردم نصیبی نمی‌رسانند. وزیر و اطرافیانش به مال و جان مردم تعذر می‌کنند و بر آنان ستم روا می‌دارند:

ایا دستور هامان وش که نمرودی شدی سرکش  
تو فرعونی و چون قارون به مالست افتخار تو  
(سیف، ۹)

در نقد پیشکار به سلطان هشدار می‌دهد که:  
خری شد پیشکار تو که در روی نیست یک جو دین دل خلقی ازو تنگ است اندر روز بار تو  
چو آتش بر فروزی تو به مردم سوختن هر دم از آن کان خس نهد خاشاک دائم بر شرار<sup>۱</sup> تو  
چو تو بی رأی بی تدبیر او را پیروی کردی تو در دوزخ شوی پیشین و از پس پیشکار تو  
(سیف، ۸)

در نقد مستوفی در قصیده‌ی چهار در تشبیه‌ی زیبا به مستوفی که در دیوان سلطان مشغول است چنین خطاب می‌کند که قلمت چون ماری در دست توست و خودت چون عقرب. دواتت نیز مانند سبدی است که مار را در آن می‌گذارند. وقتی قلمت در مرکب فرو می‌رود خلق مانند موش از تو می‌گریزند سختی حال تو زمانی است که بعد از مرگ بخواهی حساب پس بدھی.  
در نقد قاضی‌های ظالم آن روزگار می‌گوید که آنان حیله گر و حرام خور و رشوه خوارند و هیچ کس از دست آنان در امان نیست. نه اهل علمند و نه اهل شریعت و دین. حامی باطل و تضعیف کننده‌ی حق. هم جاهلند و هم موعظه ناپذیر. دینداران را خوار و دنیاداران را عزت می‌بخشنند:  
چو باطل را دھی قوت ز بھر ضعف دین حق تو دجالی در این ایام و جهل تو حمار تو (سیف، ۱۲)  
آنچه در این بخش از زبان سیف گزارش داده شد بیانگر رواج ظلم و فساد در سطوح مختلف دربار و صاحبان زور و زر است و نقد بی‌پروای سیف که آمیخته با پند و موعظه است همزمان در شعر او مشاهده می‌شود.

<sup>۱</sup> - شرا تو (دیوان)

در دیوان سیف علاوه بر نقد صاحبان زور و زر نقد طبقات مختلف از اهل علم و عرفان را مشاهده می کنیم و از طریق این نقدها با آفات و اشتباهاتی که در آن عصر ایشان را تهدید می نمود آشنا می شویم. همین طور دیدگاه‌های خاص سیف را در باب علوم مختلف در می یابیم.

### نقد حال درویشان

به غیر حق نشود مشتغل به کس عارف به جز علی نبود مفتخر ز مردان تیغ (سیف، ۱۹۶) شاید بتوان گفت محبوبترین طبقه در دیوان سیف طبقه درویشان باشند. این را هم از حجم ایيات و هم از نوع توصیفاتی که در مدح ایشان سروده است در می یابیم. در قصیده‌ی صد و یازده غرض از خلقت آدم را درویشان می داند و معتقد است اگر آنان اراده کنند جهان را از دست سلاطین باز می ستانند، به آنها چندین خصلت را نسبت می دهد:

مدام در حرکتند، متواضع و فروتند، از خلق کناره می گیرند و به دنیا بی توجهند و علم شهودی دارند:

هر چه بر لوح ازل مكتوبست      یک یک از صفحه دل می خوانند (سیف، ۲۳۵)

در قصیده‌ی صد و دوازده با ردیف درویشان نیز به توصیف آنان می پردازد و می گوید که: جایگاه آنان برتر از کون و مکان است، مسکن آنان جنت است. دم گیرایی دارند و آسمان تحت فرمان ایشان است. او در بیتی مقامشان را برتر از مقام سلاطین می داند. در قصیده‌ی صد و سیزده ما را به همنشینی با درویشان ترغیب می کند اما شرط تأثیر این همنشینی را این می داند که خود را ترک گوییم.

او همچنین معتقد است که با داشتن علم نیاز به عرفان نیز داریم:

اگر چه علمت باشد برای خرق حجب      بباید ز مقالات اهل عرفان تیغ (سیف، ۱۹۴)

در کنار این همه تمجید او مانند حافظ از آفاتی که درویشان و صوفیان را تهدید می کند

غافل نیست. تمام قصیده‌ی هشتاد نقد درویشان و نصیحت به ایشان است: او به درویشانی که تنها نام درویشی را یدک می‌کشند و به دلخی قانعند اعتراض می‌کند. درویشانی که از حرام پرهیز نمی‌کنند و از آن تن می‌پرورند. حیله گر و متکبر و مال دوست هستند. به آنها نصیحت می‌کند که تا از خود بیرون نیایند ره در حرم نیابند.

در قصیده‌ی سوم خطاب به صوفی نمایان خرقه پوش چنین می‌گوید:

کس به افسر نگشت شاه جهان کس به خرقه نشد ولی الله...

از سر فعلهای بد برخیز ای به نیکی فتاده در افواه (سیف، ۶)

و بعد از او می خواهد توبه کند چرا که از آتش دوزخ با حیلت نمی توان رهایی یافت.

و نیز گوید:

به خرقه مرد بی معنی نگردد از جوانمردان نه همچون اسب گردد خر گرش بر پشت زین باشد (سیف، ۲۱۱)

او عارفان و درویشان را به حفظ شریعت و اتکا داشتن به ام الکتاب دعوت می کند. بعد از پذیرش این دو، عارف می تواند ادعای «انا هو» یا «من هو انا» سر دهد.

این نقدهای دلسوزانه سیف به اهل طریقت نتیجه چند قرن افراط و تفریط است که اهل شریعت و اهل طریقت در باب ظاهر و حقیقت دین داشتند. در قصیده ای دیگر سماع درویش

نمایان را شبیه رقص خرس وار می داند و آنها را جبری می خواند. نیز می گوید: چه گویی نی روشن اینجا به خرقه است آب روی تو چه گویی همچو گل تنها به رنگست اعتبار تو (سیف، ۱۲)

در پایان آنها را به قناعت و درویشی حقیقی فرا می خواند که در آن صورت جهانداران غلام آنها و جهان ملک و عقار آنان می گردد. در قصیده‌ی هفتاد عشق را سرمایه‌ی صوفی می داند او را به تحد و رها نمودن، دنیا فرام، خواند.

ازین دنیا به دست دا، پا او را پایی جان از گل که آینه برو، ناید ز تمکین خاکداز، روشن

## نقد عالمان دین

ای ترا در کار دنیا بوده است افزار دین      وی تو از دین گشته بیزار و زتو بیزار دین  
(سیف، ۲۲۶)

قرنهای پیش از سیف جامعه اسلامی به مصیبت وجود عالمان دنیا طلب گرفتار بود و شاعران و نویسندهای از این بلای بزرگ داد سخن می دادند که الحق حکم گندیدن نمک را داشت که می بایست خود گندزدا باشد. سیف نیز در اشعار نقادانه‌ی خویش به این درد بزرگ جامعه‌ی آن روز می پردازد. در شعر او انحرافات اصلی که در منش و کنش علماء رخنه کرده بود بازتاب پیدا می کند. قصیده‌ی صد و هفت در دیوان او بارزترین نقدها را به این قشر از جامعه دربر دارد. او مستقیماً عالمانی را که با لباس و نام دین و با القاب پر طمطراق به دنیا می پردازند و دین می فروشنند مخاطب خویش قرار می دهد. بر زراندوزی آنها تأکید دارد و اینکه حتی درس و بحث آنها در مدرسه برای حفظ دین نیست. آنان آرزوی به دست آوردن مستند تدریس را دارند. خانه هایشان رنگین و تجملی است. دل دنیا طلبشان جایی برای دین ندارد. سیف همچنین دین خواهی و دنیا طلبی را قابل جمع شدن نمی داند و معتقد است که نام دینداران حقیقی را تنها در کتابها می توان یافت.

کار برعکس است اگر دین میخوھی<sup>۱</sup> دنیا مجوى همچنین ای خواجه گر دنیا خوھی بگذار دین در چراگاه جهان خوش خوش همی کن گاویس چون خر نفس ترا برس نکرد افسار دین  
(سیف، ۲۲۹)

قصاید سیف در نقد عالمان بی عمل دنیا طلب یادآور قصاید دردمدانه‌ی ناصرخسرو است که نزدیک به دو قرن پیش از او از سر درد می سرود و توصیه می نمود: زان که دین را دام دارد بیشتر پرهیز کن زان که سوی او چو آمد صید را زنهار نیست

<sup>۱</sup>- تلفظ «خوھی» به جای «خواهی» مطابق لهجه سمرقندی است.

گاه گوید زین بباید خورد کاین پاکست و خوش گاه گوید نی نشاید خورد کاین کشتار نیست...  
حیلت و مکر است فقه و علم او و سوی او نیست دانا هر که او محظی ای مکار نیست  
(ناصرخسرو، ۱۳۴۸: ۷۷)

## نقد قاریان و مفسران قرآن

الاندیده ز قرآن دلت و رای حروف به چشم جان رخ معنی نگر بجای حروف (سیف، ۲۰)

دو دیدگاه عمده‌ی تفسیری که عبارت است از دیدگاه علماء و اهل شریعت و دیگر دیدگاه متصوفه و اهل طریقت همواره در نگرش به قرآن وجود داشته است. اهل شریعت و علماء معتقد بودند که صوفیه به ظواهر آیات، شأن نزول و الفاظ آن بی اعتنا هستند و تأویلات آنها که آیات محکم را نیز شامل می‌شود به نوعی در خدمت اثبات عقاید و افکار و توجیه اصطلاحات آنهاست. در مقابل صوفیه که تفاسیر خود را تفسیر اشاری می‌دانستند معتقد بودند که قرآن هفت بطن دارد و نباید به ظاهر الفاظ و عبارات بسنده نمود. مردان خدا متناسب با ظرفیت و استعداد خود از قرآن استنباطات گوناگون دارند. به حدیثی از امام صادق استناد می‌کنند که قرآن بر چهار چیز استوار است: عبارت که برای عوام است، اشارت که برای خواص است، لطایف که برای انبیاءست و حقایق که برای اولیاء است. بر این اساس تفاسیری چون لطایف الاشارات قشیری، حقایق التفسیر سلمی و تفسیر سهل تستری شکل گرفت. در عصر سیف نیز تفاسیر بزرگی با دیدگاه ذوقی و تأویل گرایانه صوفیه نگاشته شد. از جمله تفسیر نجم دایه (۶۵۴) و تفسیر الفاتحه از صدر الدین قونوی (۶۷۳م) (صفا، ۱۳۷۱: ۱/ ۳۳۲، ۳) با وجود آن که سیف فرغانی به عنوان یک صوفی شناخته می‌شود اما در دیدگاه تفسیری خود مشربی میانه را اتخاذ نموده است. او در قصیده‌ی بیستم دیوان خود با ردیف حروف همزمان هم از گروهی که تنها به ظاهر قرآن اکتفا کرده اند انتقاد می‌کند و هم از کسانی که به بجهانه‌ی توجه به معنی، ظاهر

را ترک می کند. در یک جا می گوید:

عزیز قرآن در مصر جامع مصحف  
فراز مسنند الفاظ و متکای حروف  
(سیف، ۲۰)

و در جای دیگر به کسانی که به قصد ثواب تنها به قرائت قرآن اکتفا می کنند می گوید:  
دل صد صفتت بر امید در ثواب  
زبیر قرآن قانع به قطره های حروف  
(همان)

او حروف را ظرف معانی و در جای دیگر حجاب معانی می دارد و تا پایان قصیده با تعابیر  
مختلف ارتباط میان این دو مقوله را بیان می کند و کلام خویش را چنین تلخیص می کند که:  
بدین قصیده که گفتم درو بیان کردم  
که ترک علم معانی ممکن برای حروف  
(سیف، ۲۱)

مولوی عارف بزرگ نیز کمی پیش از او توجه ما را به بطون قرآن که در زیر حروف آن نهفته است جلب می کند:

حرف قرآن را بدان که ظاهریست  
زیر ظاهر باطنی بس قاهریست  
زیر آن باطن یکی بطون سوم  
که درو گردد خردها جمله گم  
بطن چارم از نبی خود کس ندید  
جز خدای بی نظیر بی ندید  
تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین  
دیو آدم را نبیند جز که طین  
(مولوی، ۱۳۷۳؛ ج ۲۰، ۲۴۳)

## نقد فلسفه و فیلیسوافان

حق شناسی به فلسفه مشناس  
دانه‌ی در مجبو به سرگین در (سیف، ۱۴۹)  
جدال عقل و شرع، در دیوان سیف نیز مشاهده می شود. سیف که در موارد دیگر چون جدال  
اهل ظاهر با اهل باطن و جدال اهل حقیقت با اهل شریعت (چنان که در نقد مفسران و نقدها

صوفیان آوردیم). تلاش می کند تا میانه دار باشد و طریقت راستین را در اعتدال می باید اما در جدال اهل شریعت و فلاسفه به شکلی صریح جانب عقلا را فرو می گذارد و معتقد است از راه عقل نمی توان به شرع رسید.

پیش از او نیز شاعر مورد توجه او یعنی خاقانی نیز فلسفه را در ترازوی شرع سبک وزن و بی ارزش می دانست:

چیست اکسیر و شاعری، تزویر	چیست تنجیم و فلسفه، تعطیل
نحس و فقر آن دو راست دامنگیر	کفر و کذب این دو راست خرمن کوب
فلسفه فلس دان و شعر شعیر	در ترازوی شرع و رسته عقل

(خاقانی، ۱۳۷۳:۸۸۹)

در قصیده‌ی صد و نه با ردیف «معقول» فلاسفه و عقل گرایان را مورد خطاب و عتاب قرار می دهد و آنان را دشمنان دین می خواند:

بر رمح جدل سنان معقول..	وی از پی طعن دین نشانده
مخراش به ناخنان معقول (سیف، ۲۳۱)	رو چهره نازک شریعت

او معتقد است از طریق معقولات نمی تواند به عالم قدس راه یافتد. پس بهتر است به جای شرح و بیان معقولات به شرح سخنان پیامبر و شریعت پرداخته شود و به این ترتیب نقل را بر عقل رجحان می بخشد. او طریق فلاسفه را طریق ضلالت می داند و حتی از بوعلی به عنوان نماینده این گروه نام می برد:

گوش دل خویشتن نگه دار	از بوعلی آن زبان معقول (سیف، ۲۳۲)
مطلوب عشق را ز عقل که نیست	او در قصیده ای دیگر برنده‌ی جدال عقل و عشق را نیز عشق می داند و معتقد است به ملک عشق و حقیقت نیز نمی توان از راه معقولات رسید:
معنى فاتحه به آمین در	دانه جو مجو به سرگین در (سیف، ۱۴۹)
	حق شناسی ز فلسفه مشناس

او در همین قصیده در تشبیه‌ی عقل را در مقابل عشق ناتوان و ضعیف می‌خواند:

شہسواری به خانه زین در	عقل را کوست در ولایت خود
روبهی دان به چنگ گرگین در (سیف، ۱۴۹)	زالکی دان به دست رستم عشق
سیف از نگاه یک صوفی، معتقد است که با مصلحت اندیشی‌های عقل نمی‌توان دم از عشق زد و خرقه‌پوشی و عشق ورزی و جان دوستی را باهم جمع ناشدنی می‌داند.	

### نقد شعر و شاعران

من نیم شاعر که مدح کنم مر شاه را از برای حق نعمت پند دادم این قدر (سیف، ۱۸۴)

در طول تاریخ ادبیات کم نبوده اند شاعرانی که خود را از جرگه مذاهان و قلم به مزدان درباری کنار بکشند و ندای استغنا سردهنند. مروارید شعر و ذوق و سخن خود را ارزشمندتر از آن بدانند که در پای ناالهان ریخته شود. وجود این شاعران به خصوص در برده‌ها و مقاطعی از تاریخ که ظلم و بی عدالتی و بی کفایتی امیران جایی برای مذاحی باقی نگذاشته است برای یک ملت نعمت و مایه‌ی سربلندی و آزادگی است. خار خار مدح بر جان این شاعران آزاده نیز در تنگنای فقر افتاده است و حتی ممکن است در دوره‌ای از ایام جوانی نیز هم چون ناصرخسرو دست به ستایش زده باشند اما بیداری و جدان و تعهد آنان در قیال انسانها و انسانیت مانع شده است که دورنمای کلی دیوان آنها آلوده به چاپلوسی باقی بماند. سیف فرغانی از شاعران آزاده‌ای بود که هر چند می‌توانست دیوان او از مدح غازان خان و پیشکاران او انپاشته باشد و او را در صدر دیوان نشاند تا دیگر نشانی از فقر و درد در زندگی و شعر او دیده نشود اما همت بلند او چنین اجازه‌ای به او نداد. در قصیده‌ی چهل و پنجم از وسوسه‌ای سخن می‌گوید که از حرص و نهمت زمانی گریبان او را نیز گرفته است:

بر در شاهان کزیشان بیدق شطرنج به

حرص قایم خواست کرد از پیل دندانی مرا

اسب همت سر کشید و بهر جو جایز نداشت  
خواست نهمت تا نشاند چون دوات ظالمان  
با دل تنگ و سیه در صدر دیوانی مرا...  
خاک کوی فقر لیسم زان چو سگ بر هر دری  
تیره نبود آب عزّ از ذلّ بی نانی مرا  
(سیف، ۱۰۳)

و قصیده‌ی هفتاد و هشتم را که مناجات گونه است با چنین مطلعی آغاز می‌کند:  
ایا سلطان ترا بnde زسلطان بی نیازم کن  
ز خسرو فارغم گردان و از خان بی نیازم کن  
(سیف، ۱۷۴)

در همین قصیده با سربلندی چنین می‌گوید که:  
نگفتم همچو خاقانی ثانی هیچ خاقانی  
تو از گنج عطای خود ز خاقان بی نیازم کن  
(سیف، ۱۷۶)

و نیز در جایی دیگر می‌گوید:  
خیر و شر کس نگفتم از هوای طبع و نفس مدح و ذم کس نکردم از برای سیم وزر  
(سیف، ۱۸۴)

در قصیده ای دیگر در زشتی مذاхی چنین می‌گوید:  
عارضت مدح مردم و ننگست نامشان  
یک ره بمال بر سر این ننگ و عار پای  
(سیف، ۱۶۴)

او همچنین در نگاهی متعالی شاعری را معادل آزادگی می‌خواند:  
شاعری چیست که آزاده از آن گیرد نام  
ننگ خلقی گر ازین نام نداری عاری  
(سیف، ۲۴)

پیش از این در باب نقد صريح سيف از شاهان سخن گفته شد. اين نقد بي با كانه از شخص  
امير و اطرافيان و پيشكاران او که در نقطه مقابل مدح و چاپلوسي است وظيفه خطير و تأثيرگذار  
شاعران متعهد را به آنان گوشزد می‌کند. کسانی که با سلاح برنده‌ی قلم می‌توانند مؤثرترین  
پيام بيدارباش را برای حاكمان در طول تاريخ ارسال کنند.

طالب سایه امن تواند خسروا خلق در ضمان تواند  
 که بسی خلق در ضمان تواند غافل از کار خلق نتوان بود  
 زین عوانان که در زمان تواند (سیف، ۱۸۴) ظلمهایی رود بر اهل زمان  
 نکته‌ی بسیار جالب این است که جایگزین دعای تأیید در قصیده سیف تهدیدی است که در همان ساختار رایج دعا یعنی ذکر شرطه در انتهای کلام آورده است:  
 تا که بر نطع مملکت ای شاه دو سه استیزه رو رخان تواند  
 کین سواران پیادگان تواند (سیف، ۱۸۵) اسب دولت بسر در آید زود  
 تنها قصیده ای که در نگاه اوّل مدحی به نظر می‌رسد، قصیده‌ی هشتاد و یکم دیوان اوست که در مدح غازان خان سروده شده است اما چنان که پیش از این بیان شد در آن قصیده نیز واقعیت‌های اسفبار سرزمننده‌ای تحت امر او را بیان می‌کند. او در حالی چنین بی باکانه سخن می‌گوید که احتمال هر خطری بر اومی رود. این را از نصیحتی در می‌یابیم که خطاب به شاعران دارد:  
 مدام فکر به ترکیب شعر صرف مکن به دست خویش مده بعد از این به خصمان تیغ  
 زبان به خامشی اندردهان نگه میدار (سیف، ۱۹۵) سیف به شعر و شاعر از زاویه‌های دیگری نیز می‌نگرد. او به عنوان یک شاعر صوفی در جایی به مقایسه‌ی مقام شاعر و عارف اشاره می‌کند و شعر و سخنوری محض را در عرصه‌ی عشق و عرفان ناکارآمد می‌داند:  
 کجا رساند مریخ را به کیوان تیغ به عارفان نرسد کس به شاعری هرگز  
 به گاه حرب نزیبد ز بیل دهقان تیغ به راه عشق نشاید ز شعر کرد دلیل  
 او نگاه دین را به شعر مثبت نمی‌بیند اما معتقد است که می‌توان با ورود مضامین دینی شعر را به دین نزدیک کرد و این هنر را به عارفان نسبت می‌دهد:

ور چه شعر از علم دین بیرون بود، چون عارفان تا توانی درج کن در ضمن این اشعار دین (سیف، ۲۲۹)

اگر عرفان را نگاه هنری به دین بدانیم این گفتار سیف معنایی ژرف می یابد. عارف به نوعی هنر را دینی و دین را هنری می نماید و این دو مقوله به ظاهر دور را به هم نزدیک می کند. در قصیده‌ی دوازده سیف خطاب به شاعران ضمن اینکه آنان را از مرح امرا باز می دارد معتقد است سکوت بهتر از شعر نیکو نگفتن است و حتی شعر نیکو را نیز باید اندک سرود. شاید این نگاه او برخاسته از اعتقاد او به مخالفت دین و شریعت با شاعری باشد که پیش از این اشاره شد. او توصیه‌ی خاصی نیز به شاعرانی که قریحه‌ی شعری دارند و می خواهند در این عرصه جولان دهند دارد و آن این که:

و گرت دست قریحت در انشا کوید  
مدح این طایفه بگذار و غزل گو باری  
(سیف، ۲۵)

سیف که صوفی عزلت نشینی است خود عامل به این توصیه و پند است. حجم قابل توجهی از اشعار او را غزلیات تشکیل می دهد. علاوه بر آنها بخش قابل ملاحظه ای از قصاید او نیز مضمونی تغزی دارند.

## منابع

- ۱- اقبال آشتیانی، عباس، پیرنیا، حسن و بابایی، پرویز، **تاریخ ایران**، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۶.
- ۲- خاقانی شروانی، دیوان، مقابله و تصحیح ضیاء الدین سجادی، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۳.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین، از گذشته‌ی ادبی ایران، تهران: انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۵.
- ۴- سیف الدین محمد فرغانی، دیوان (ج ۱)، به اهتمام و تصحیح ذبیح الله صفا، ج اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- ۵- صفا، ذبیح الله، **تاریخ ادبیات در ایران**، ج ۳/۱، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۷۱.
- ۶- مستوفی، حمدالله، **تاریخ گزیده**، به اهتمام عبد الحسین نوایی، تهران، چاپخانه فردوسی، ۱۳۳۹.
- ۷- مولوی، جلال الدین محمد، **مثنوی معنوی**، به تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- ۸- ناصر خسرو قبادیانی، دیوان، به تصحیح نصر الله تقوی، تهران: افست گلشن، ۱۳۴۸.